

شمایل پوزخند زنده و گزنده هدایت دائماً برمی گردد و سعی می کند تمام کارهای ناتمام و همه شکست های بدون معنای جریان زندگی را با دعوت به «مرگ به دست خود»، معنا بخشی کند.



علی محمودی
دکترای فلسفه هنر

نیست که ادبا و روشنفکران معاصر ایرانی، تحت تأثیر هدایت، آن را آغاز کرده باشند. خودکشی، دست کم از دوران جنبش رومانیتیک ها، مضمون تکرار شونده ای در ادبیات بوده است. در این فضا، کسی که خودش را می گشود، نشان می دهد احساس و ایده در او آن قدر عمیق است که بر قوی ترین مانع، یعنی خواست بقا غلبه می کند. در واقع در نگاه رومانیتیک، خودکشی نوعی آزمون سرفرازی است که آدم جدی را از متفکن جدا می کند. اگر ورتر جوان خودش را نکشد، نهایتاً داستان رنج هایش، داستان رنج های یکی از میلیون ها جوانی است که اسیر ماجرای عشقی بی سر و ته ای شده اند و نمی توان او را از پسر فامیل که صبح ها در بزرگراه ها لایی می کشد و عصرها برای خانم همسایه پیامک های پرسوز و گداز ارسال می کند، متمایز کرد. خودکشی او به ماجراجویی عشقی نه چندان منحصر به فردش معنا می دهد، او را از خیل آدم های ناصداق و کارمند صفت زمانه اش جدا می کند و نهایتاً چهره اش را به عنوان انسانی اصیل تثبیت می کند.

به این ترتیب یکی از اولین کالت های ادبیات داستانی با خلق ارزش زیباشناختی از خودکشی ساخته می شود؛ آن هم با شکل دادن به جریانی از جوانان آلمانی در دوره انتشار داستان که می خواهند شبیه ورتر باشند و نهایتاً به زندگی هردمبیل شان، با مرگ به دست خودشان معنا بدهند. تلاش مذبحانه برای ممنوعیت کتاب رنج های ورتر جوان در زمانه خودش نشان می دهد که بخشی از جامعه متوجه خطرات این نگاه بوده است اما واقعیت این است که رومانیتیک ها، برنده نهایی زمانه خود بوده اند و مخالفانشان را در کنار خیل کارمند صفتان گرفتار روزمرگی نشانده و محکوم کرده اند. آنچه امروز ما درباره هنر فکری می کنیم و آن تقدسی که به خلق هنری می دهیم تا مسیر انتخابی اش از هر نوع چون و چرا مصون باشد، از عوارض این پیروزی است. بنابراین اگرچه این شکل استفاده از خودکشی به عنوان یک میانبر زیباشناختی برای ارتقای جایگاه اثر هنری، اختراع ایرانی ها و مشخصاً مقلدان هدایت نبوده است؛ اما به پرچمداری تفسیرها از خودکشی او بر فضای روشنفکرانه پیرامون ادبیات داستانی معاصر فارسی مسلط شده و به فضای ادبیات هم محدود نمانده است.

سینمای ایران هم از این نگاه مسلط، مصون نبوده است. به عنوان

+

کشتن خود به طور هنری

«گناه مان هم این بود که زیادی به زندگی ادامه داده ایم و جای دیگران را تنگ کرده ایم»

خودکشی صادق هدایت، مثل پرچم فتحی برفراز قلعه دستاوردهای ادبی و روشنفکرانه او نصب شده است. همان طور که لحن طعنه زن و نیشدار او هنگام نوشتن از خود، بارها مورد تقلید کسانی قرار گرفته است که تحقیر زنده ماندن را شکلی از بروز روشنفکری می دانند. زمین ادبیات فارسی پر از نویسنده گانی است که هنگام نامه نوشتن، که به هر حال زمانی جزو الزامات زندگی ادبی بوده است، سعی می کنند شبیه او، خودزن و در عین حال با مزه و نیش زنده باشند. در واقع ادبیات و سپس، هنر معاصر ایران، دست کم در جریان اصلی شناخته شده اش، تا همین حالا نتوانسته خودش را از زیر سایه خودکشی هدایت رها کند.

شمایل پوزخند زنده و گزنده هدایت دائماً برمی گردد و سعی می کند تمام کارهای ناتمام و همه شکست های بدون معنای جریان زندگی را با دعوت به «مرگ به دست خود»، معنا بخشی کند. به این ترتیب پشت سر هدایت، به عنوان یک نویسنده به هر حال با استعداد که بدون پرچم خودکشی هم می توانست تأثیرگذار و جریان ساز باشد، تعدادی جسد باقی مانده است که فضای پرتعارف فرهنگی ما اجازه نمی دهد به صراحت درباره شان صحبت کنیم؛ که اگر چنین نبود باید تا کنون از زیر سایه خودکشی صادق هدایت بیرون می آمدیم. درباره هر هنرمندی که خودش را کشته است، هر چقدر هم که هنرمند متوسطی باشد، که قطعاً از هنرمند بد وضعیت وجودی در دنا کتری دارد، تلاش شده است که نوع مرگش، مثل همان پرچم صادق هدایت، برفراز زندگی ادبی و هنری اش نصب شود. این امر در ترکیب با فرهنگ خوب ایرانی که حرمت مرده را به هر ترتیب نگه می دارد، به چیز خطرناکی تبدیل شده که اکنون می بینیم: درخشان سازی عمل خودکشی و جعل معنای فلسفی و ادبی و اخیراً سیاسی برای آن؛ بدون توجه به عواقب مشخص اش برای زندگی که هرگونه طرح سیاسی و اجتماعی با اصل گرفتن آن ممکن می شود.

اما آیا این طرز نگاه به خودکشی در هنر، اختراع ایرانی ها است؟ نگاه رومانیتیک به خودکشی در هنر، ریشه دار و قدیمی است و چیزی